

Original Article

**State and Citizens' Secondary Responsibility Arising from the Responsibility of International Organizations under the Principles of Morality and Equity**

Hamed Ahmadnia<sup>1</sup>, Mahmoud Jalali<sup>2\*</sup>, Alireza Arashpour<sup>3</sup>

1. Ph.d. Student of International Law, Isfahan (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran.

2. Associate Professor, Department of Law, University of Isfahan, Isfahan, Iran. (Corresponding Author)

Email: m.jalali@ase.ui.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Law, University of Isfahan, Isfahan, Iran.

Received: 30 Jul 2019    Accepted: 4 Apr 2020

**Abstract**

The regime of international responsibility of States has been questioned by philosophers of international law. Their main critique pertains to the fairness of the burden of its implementation on blameless individuals in that State, and especially to the fairness of their secondary (mostly financial) liability under domestic or international law (e.g., through taxation in order to pay war reparations). This has been coined the Individualist Challenge to State responsibility. This essay starts by debunking that challenge, before taking the discussion a step further to discuss a related (albeit yet unmade) argument of fairness that one may refer to, by analogy, as the Statist Argument. The Statist Argument would endorse the fairness of the current regime of international responsibility of international organizations (IOs) and in particular the absence of secondary liability of member States of a responsible IO. Addressing the Individualist Challenge and Statist Argument together and understanding why regimes of international responsibility law and our moral intuitions about them each pull in different directions, are the two aims of this essay. The essay turns the Statist Argument on its head and argues that secondary liabilities of member States actually amount to a requirement of fairness to the individuals in those States. It thereby contributes to taking further the debate about the reform of IO responsibility law by drawing on arguments in moral and political philosophy, on the one hand, and does so from the integrative perspective of the moral interests of the individual by discussing both State and IO responsibility law together, on the other.

**Keywords:** International Responsibility Law; International Organizations; Secondary Liability; Fairness; Democracy

**Please cite this article as:** Ahmadnia H, Jalali M, Arashpour AR. State and Citizens' Secondary Responsibility Arising from the Responsibility of International Organizations under the Principles of Morality and Equity. *Bioethics Journal*, Special Issue on Bioethics and Citizenship Rights 2020; 63-79.

## مسئولیت ثانوی دولت و شهروندان ناشی از مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی از منظر اصول اخلاقی و انصاف

حامد احمدنیا<sup>۱</sup>، محمود جلالی<sup>۲\*</sup>، علیرضا آرش‌پور<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.

۲. دانشیار گروه حقوق دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. (نویسنده مسؤول) Email: m.jalali@ase.ui.ac.ir

۳. دانشیار گروه حقوق دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

دریافت: ۱۳۹۸/۵/۸ پذیرش: ۱۳۹۹/۱/۱۶

### چکیده

**زمینه و هدف:** نظام مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، مورد پرسش فیلسوفان حقوق بین‌الملل بوده است. انتقاد اصلی آن‌ها به منصفانه‌نبودن تحمیل بار مسئولیت بر شهروندان بی‌تقصیر دولت‌ها، به ویژه منصفانه‌نبودن نظام مسئولیت ثانوی در حقوق بین‌الملل مربوط است. این امر موجب پیدایش نظریه فردی‌بودن مسئولیت دولت‌ها شده است. هدف مقاله حاضر تبیین این موضوع است که آیا نظام حقوقی مسئولیت ثانوی دولت و شهروندان ناشی از مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی منصفانه بوده و با اصول اخلاقی سازگار است یا خیر؟

**مواد و روش‌ها:** در این مطالعه تحلیلی، مقالات و اسناد حقوقی منتشرشده در زمینه مسائل اخلاقی و حقوقی به صورت هدفمند جستجو شده و سپس استدلال‌های موافقان و مخالفان نظریه مسئولیت اخلاقی و حقوقی دولت‌ها مورد تحلیل قرار گرفته است.

**یافته‌ها:** یافته‌های مقاله حاضر حاکی از آن است که نظام حقوقی مسئولیت ثانوی دولت و شهروندان ناشی از مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی، نه‌تنها غیر منصفانه نیست، بلکه با تعهد به جبران خسارت زبان‌دیدگان، منصفانه و اخلاقی‌بودن این نظام حقوقی تضمین می‌شود.

**نتیجه‌گیری:** در حقیقت مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی مطابق با اصول انصاف و اخلاق است.

**واژگان کلیدی:** سازمان‌های بین‌المللی؛ شخصیت حقوقی مستقل؛ مسئولیت ثانوی؛ انصاف؛ اخلاق

## مقدمه

دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی به صرف عضویت مسؤول اعمال متخلفانه سازمان نیستند. از این منظر مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی مشابه با مسؤولیت دولت‌هاست. شخصیت حقوقی مستقل سازمان‌های بین‌المللی از دولت‌های عضو تلویحاً به این معناست که مسؤولیت سازمان‌ها در مورد اعمال متخلفانه خودشان، فردی است. بنابراین دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی در قبال اعمال متخلفانه سازمان، مسؤول نیستند، درست مانند شهروندان یک دولت در نظام مسؤولیت دولت‌ها، اما تنها استثنا زمانی است که رفتار یا مسؤولیت سازمان بین‌المللی تحت شرایط خاصی به دولت‌های عضو آن قابل انتساب باشد که در این وضعیت مسؤولیت تضامنی دولت‌ها و سازمان بین‌المللی از منظر اخلاقی پذیرفته شده است (۱).

با وجود این، سؤال این است که در نظام حقوقی مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی، چگونه دولت‌های عضو می‌توانند از زیر بار مسؤولیت مالی شانه خالی کنند؟ اگرچه تعهد به جبران خسارت یکی از پیامدهای اصلی مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی است و هزینه‌های آن از بودجه سازمان - که بخش اعظمش از سهم حق عضویت پرداخت شده توسط دولت‌هاست - تأمین می‌شود، اما سازمان‌های بین‌المللی، با توجه به قلمرو صلاحیتشان در مقایسه با دولت‌ها، نه تنها خود موجب به وجود آمدن خسارت‌های سنگین می‌شوند (برای نمونه، در عملیات حفظ صلح سازمان ملل)، بلکه به دلیل محدودیت‌های زیاد در بودجه خود، امکانات کافی و مساعدی برای جبران این خسارت‌ها ندارند (۲). چند مثال به توضیح این وضعیت کمک می‌کند: اوراتوم و آسیب زیست‌محیطی جزایی در هلند (۳)، سازمان ملل متحد و نسل‌کشی در سربرینیکا (۴)، صندوق بین‌المللی پول و تجدید ساختار بدهی در یونان (۵)، سازمان ملل متحد و شیوع بیماری وبا در هائیتی (۶)، اداره ثبت اختراعات اروپایی (EPO) و نقض حمایت از حقوق کار در هلند (۷).

مسأله مهم‌تر در مورد قضایای فوق این است که قابلیت دسترسی به طرق جبران خسارت قضایی بین‌المللی و داخلی

برای دولت‌ها یا اشخاص ثالث زیان‌دیده که خواهان طرح دعوی جبران خسارت علیه سازمان‌های بین‌المللی هستند کم است، به همین علت طرف‌های زیان‌دیده تمایل می‌یابند که به طور مستقیم علیه دولت‌های عضو طرح دعوی جبران خسارت کنند (۸-۹). صرف نظر از این که آیا حقیقتاً این طرق جبران خسارت قضایی در دسترس‌اند یا خیر، سازمان‌های بین‌المللی عمدتاً نتوانسته یا نخواسته‌اند به جبران خسارت خود متعهد باشند (۱۰). از این رو خسارات طرف‌های زیان‌دیده بدون جبران باقی می‌ماند.

اما در عمل وقتی یک سازمان بین‌المللی امکانات کافی برای جبران کامل خسارت طرف‌های زیان‌دیده نداشته باشد، در این شرایط مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو مطرح می‌شود، البته دولت‌های عضو موظف‌اند به موجب قواعد داخلی سازمان سهم خود را از بودجه پرداخت کنند، به علاوه گاهی ممکن است مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو به موجب قواعد داخلی سازمان‌های بین‌المللی صریحاً پیش‌بینی شود (۱۱). به هر حال در صورتی که مقرره‌ای خاص مبنی بر مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو در قواعد داخلی این سازمان‌ها پیش‌بینی نشده باشد، هیچ قاعده یا اصل خاصی در این باره در طرح پیش‌نویس مواد راجع به مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی یا قواعد عام حقوق بین‌الملل وجود ندارد. در حقیقت، اکثر سازمان‌های بین‌المللی، مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو را از مقررات داخلی خود حذف می‌کنند (۱۲).

این وضعیت حقوقی مشابه وضعیت مسؤولیت ثانوی شهروندان برای تعهدات دولت‌هایشان است (۱۳). برای نمونه، ممکن است افراد برای انجام تعهدات مربوط به جبران خسارت جنگی که توسط کشورشان به بار آمده، از طریق پرداخت مالیات و یا به روش‌های دیگر، به مشارکت فراخوانده شوند.

در حقیقت، دیرزمانی است که از منظر فلسفه حقوق بین‌الملل منصفانه‌نبودن تحمیل بار مسؤولیت بر شهروندان بی‌تقصیر دولت‌ها که در اعمال مسؤولیت‌آور دولت نقشی نداشته‌اند، مطرح شده است (۱۴). این انتقاد، موجب طرح نظریه «مسؤولیت فردی» شده است (۱۵). اگر نظریه مسؤولیت فردی در مورد مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی نیز پذیرفته

بین‌المللی است (۱۶)، لذا مقاله حاضر با افزودن درون‌مایه‌های فلسفی به آن مباحث و ورود در عرصه‌های نوظهور فلسفه حقوق بین‌الملل نگارش شده است.

بر این اساس، نظریه مسؤولیت فردی از یکسو، منافع شهروندان (بی‌تقصیر) دولت‌های عضو را بیشتر از طرف‌های خسارت‌دیده در نظر می‌گیرد و از سوی دیگر موضوع انصاف نسبت به آن شهروندان و رابطه بین آن‌ها و دولت‌ها را با موضوع ارتباط بین سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های عضو آن با هم جمع می‌کند. بنابراین در این مقاله هم‌زمان به این دو نظام مسؤولیت بین‌المللی خواهیم پرداخت.

### نقد نظریه مسؤولیت فردی در موضوع مسؤولیت شهروندان در قبال اعمال دولت

زمانی که یک دولت بر اساس حقوق بین‌المللی با مسؤولیت مواجه می‌شود، شهروندان آن دولت نیز به طور غیر مستقیم در مورد تعهدات دولت مسؤول‌اند. در حقیقت، هنگامی که دولت‌ها بخواهند منابع مالی خود را تأمین کنند، عموماً به شهروندان خود روی می‌آورند، مثلاً ممکن است افراد از لحاظ مالی برای جبران خسارت جنگی که توسط کشورشان به بار آمده، به کمک فراخوانده شوند که گاهی اوقات این کمک در ابعاد وسیع و برای بیش از یک نسل است، مثل کمک مردم آلمان به جبران خسارات جنگی که دولت آلمان پس از جنگ جهانی دوم بدهکار آن بود و یا اخیراً سهم مردم عراق در جبران خسارات جنگی به بار آمده توسط دولت عراق پس از حمله به کویت (۱۷).

مطمئناً مسؤولیت دولت‌ها فردی است (۱۵). طبق مقررات حقوق بین‌الملل، دولت با داشتن شخصیت حقوقی مستقل، به تنهایی مسؤول اعمال متخلفانه خود بوده و شهروندان آن مسؤولیت نخواهند داشت (۱۸). این که تصور کنیم شهروندان یک دولت برای اعمال متخلفانه دولت مسؤول هستند، موجب تضعیف شخصیت حقوقی مستقل دولت می‌شود. طبق مقررات حقوق بین‌الملل، ممکن است دولت مسؤول اعمال متخلفانه شهروندان خود باشد، اما عکس آن پذیرفته نیست. با این حال، همانطور که تعهدات بین‌المللی دولت‌ها به تعهدات شهروندان

شود، منطقی خواهد بود اگر بگوییم نظام کنونی مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی - که در آن مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو و به طور گسترده‌تر شهروندان بی‌تقصیر آن‌ها پیش‌بینی نشده - منصفانه است. در غیر این صورت ممکن است دولت‌های عضو و شهروندان‌شان که تقصیری نکرده‌اند، مجبور باشند بار مسؤولیت جبران خسارت ناشی از اعمال متخلفانه‌ای را که در آن‌ها دخالتی نداشته‌اند، متحمل شوند (۸). بر این اساس نظریه مسؤولیت فردی در مقابل نظریه مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی مطرح شده است.

در این مقاله قصد داریم مبنا قرار گرفتن نظریه مسؤولیت فردی برای نظام مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی را نقد کنیم. در این راستا، فرض ما این است که مقتضای انصاف، مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو در نظام مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی است، همچنان‌که مسؤولیت ثانوی شهروندان در نظام مسؤولیت دولت‌ها پذیرفته شده است. بنابراین مسؤولیت همیشه موضوعی فردی نیست و دولت‌ها و به طور غیر مستقیم شهروندان آن‌ها باید بار مسؤولیت خساراتی را که سازمان‌های بین‌المللی ایجاد کرده‌اند، متحمل شوند تا به وظیفه‌شان عمل کرده باشند.

این مقاله شامل سه بخش است:

در بخش اول به تحلیل نظریه مسؤولیت فردی در حوزه مسؤولیت دولت‌ها و منصفانه‌بودن یا نبودن آن پرداخته و دلایل خود را در جهت تقویت منصفانه‌بودن نظریه مسؤولیت ثانوی ارائه خواهیم کرد؛ در بخش دوم، با ارائه دلایلی، تسری نظریه مسؤولیت فردی به حوزه مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی را به چالش کشیده و استدلال‌های مخالفان نظریه مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی را نقد خواهیم کرد. بدین ترتیب منصفانه‌بودن تدوین پیش‌نویس طرح مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی را بر پایه نظریه مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو تقویت می‌کنیم؛ در پایان، در بخش سوم روش‌های متفاوت اصلاح نظام فعلی مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی را بررسی خواهیم کرد.

استدلال‌ها و اصلاحاتی که در این مقاله ارائه و پیشنهاد می‌شود، مکمل مباحث موجود در زمینه مسؤولیت سازمان‌های

دولت‌ها استدلال‌های اخلاق‌گرایانه مختلفی ممکن است مطرح شود که بی‌پایگی نظریه مسئولیت فردی را نشان خواهد داد.

نخست از منظر استدلال سیاسی باید گفت دولت به عنوان یک نهاد رسمی که دارای شخصیت حقوقی است در جامعه بین‌المللی از طرف شهروندان فعالیت می‌کند. بر این اساس رویکرد این استدلال در مورد مسئولیت دولت آن است که اگر قاعده برابری سیاسی، اجتماعی و اقتصادی همه افراد جامعه رعایت شود مسئول بودن شهروندان در قبال اعمال متخلفانه دولت‌هایشان می‌تواند منصفانه باشد، حتی اگر خود شهروندان مرتکب آن اعمال نشده باشند.

توجیه اخلاقی این‌گونه عمل کردن دولت از طرف شهروندان و بدین طریق الزام و اجبار کردن آنان، همان چیزی است که مطابق مفهوم برابری اجتماعی و اقتصادی نسبت به همه شهروندان اعمال می‌شود که در این صورت گویا استفاده دولت از اجبار گفته شده از طرف اعضایش بوده و تأیید شده است.

این استدلال درباره منصفانه بودن مسئولیت ثانوی در نظام مسئولیت دولت‌ها از نظر سیاسی، نباید با دو استدلال مرتبط دیگر تلفیق شود. میان دلایل رضایت محور مشروعیت سیاسی و نظریه رعایت انصاف تفاوت وجود دارد، البته هر دو دلیل از جهاتی دیگر مورد ایراد قرار گرفتند و ما در اینجا تنها به نقد مسئولیت به طور خاص بسنده می‌کنیم. اولاً در خصوص رضایت باید تأکید کنیم که در حقیقت عده اندکی از مردم عملاً بر حاکمیت و تفوق دولت رضایت دارند. این عدم موافقت، رضایت احتمالی را غیر محتمل می‌سازد؛ ثانیاً در خصوص تعهد به رعایت انصاف، سنجیدن و متعادل سازی فواید و مسئولیت‌های اجبار [افراد توسط] دولت، قطع نظر از جنبه‌های مفید قابل ایراد آن، نمی‌تواند ادله توجیه تفوق دولت و از این جهت مسئولیت فردی‌ای را که بر همه شهروندان و نه فقط بر شهروندان منتفع تحمیل می‌شود، تضمین کند.

مهم‌تر آنکه یکی از مفاهیم استدلال سیاسی در خصوص رعایت انصاف هم‌چنانکه توضیح داده شد، توجه به برابری اجتماعی اقتصادی است و نظامی که می‌تواند برابری سیاسی یا عمومی را تضمین کند، دموکراسی است. ممکن است در خصوص شرایط نمایندگی دموکراتیک برای شخصیت جامعه

منجر می‌شود، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها نیز به مسئولیت شهروندان منجر می‌شود (۱۳). تحمیل بار مسئولیت بر شهروندان بی‌تقصیر (۱۵) که هیچ نقشی در ارتکاب اعمال مسئولیت آور دولت نداشته‌اند، از نظر اخلاقی مورد انتقاد قرار گرفته است (۱۴). این انتقاد، موجب مطرح شدن نظریه مسئولیت فردی در حوزه مسئولیت دولت‌ها شده است، البته تلاش شد که این نقد اخلاقی به حوزه‌های دیگر مسئولیت تعمیم داده نشود، اما هیچ یک از آن تلاش‌ها موفق نشد (۱۵). ممکن است در پاسخ به این انتقاد اخلاق‌گرایانه گفته شود بار مالی مسئولیت دولت بر شهروندان عملاً بسیار کم اتفاق می‌افتد، اما نکته اینجاست که موضوع اخلاقی نبودن تحمیل بار مسئولیت بر شهروندان بی‌تقصیر را نباید از لحاظ میزان تأثیر مالی آن بر شهروندان و دولت‌ها بررسی کرد، بلکه این موضوع باید از لحاظ اصول حقوقی تحلیل شود تا درستی یا نادرستی آن مشخص گردد. بار مالی جبران خسارت ناشی از جنگ مثال مهمی در این زمینه است (۱۵). مضاف بر این ملاحظات اخلاق‌گرایانه نسبت به شهروندان بی‌تقصیر دولت‌های مسؤول نباید موجب شود حقوق طرف ثالث که به واسطه عمل متخلفانه دولت آسیب دیده است، نادیده گرفته شده و خسارتش جبران نشده باقی بماند.

به هر حال مشکل اینجاست که ملاحظات اخلاق‌گرایانه نباید بدین‌روش مطرح شود، بلکه باید منافع هر دو دسته افراد، یعنی هم طرف ثالث خسارت‌دیده و هم شهروندان بی‌تقصیر دولت‌ها توأمان مد نظر قرار گیرند، لذا در بعضی موارد هم‌چنانکه ملاحظه خواهیم کرد، ممکن است گفته شود تحمیل بار مسئولیت دولت بر شهروندان موجب نقض اصول اخلاقی و حقوقی در مورد آن شهروندان خواهد شد. همچنین ممکن است بعضی بگویند رعایت انصاف نسبت به شهروندان بدون تقصیر دولت مسؤول یک ایدئال اخلاقی است که در عمل غیر قابل دسترس است، لذا نباید رعایت انصاف نسبت به این شهروندان به عنوان یک ضرورت مطلق مطرح شود (۱۵). بر این اساس در حمایت از نظریه منصفانه بودن تحمیل بار مسئولیت بر شهروندان دولت مسؤول در نظام مسئولیت

سیاسی دولت و نتیجتاً برای مسؤولیت فردی‌ای که از مسؤولیت دولت ناشی می‌شود، استدلال مشابهی ارائه شود. بنابراین مسؤولیت ثانوی شهروندان در قبال اعمال دولت‌هایشان بر اساس حقوق بین‌الملل صرف نظر از دموکراتیک و غیر دموکراتیک بودن دولت به وجود می‌آید، لذا این مسأله در خصوص رعایت انصاف در موضوع مسؤولیت شهروندان در ارتباط با مسؤولیت دولت‌های غیر دموکراتیک لحاظ نشده است. به هر حال نیازی نیست که این موضوع ما را نگران کند. نتیجه استدلال پیشنهادی ما در خصوص رعایت انصاف نباید برابری دولت‌ها و شهروندان را از اساس خراب کند. این موضوع بار دیگر و البته اگر نیاز باشد، صرفاً نشان می‌دهد که مشروعیت حقوق بین‌الملل چه وابستگی‌ای به استدلال اخلاقی و مشروعیت دولت دارد و چگونه حقوق بین‌الملل نامشروع ممکن است در دولت‌های غیر دموکراتیک وجود داشته باشد. این ضعف بزرگ حقوق بین‌الملل است و موضوعی مستقل از استدلال و بحث حاضر است، البته همانطور که در بخش سوم این مقاله توضیح خواهیم داد راهی برای به حساب آوردن مبانی دموکراتیک مسؤولیت دولت‌های مورد نظر در تحمیل بار مسؤولیت فردی که ممکن است از آن ناشی شود وجود دارد (برای مثال مشارکت مالی فردی در جبران خسارات ناشی از جنگ وقتی جنگ مورد نظر یک آزادی دموکراتیک است)، البته بدون ترس از عمومیت مسؤولیت دولت و استقلالش از طبیعت نظام سیاسی دولت مورد نظر در قضایای دیگر. استدلال دیگری که در حمایت از نظریه منصفانه بودن تحمیل بار مسؤولیت دولت بر شهروندان بی‌تقصیر و مسؤولیت ثانوی آن‌ها می‌توان مطرح کرد، استدلال فعالیت جمعی است، به این مفهوم که دولت‌ها به شهروندان اجازه می‌دهند فعالیت‌های جمعی انجام داده و بین اعمال دولت و شهروندان هماهنگی ایجاد کنند تا به اهداف مشترکی که به تنهایی قابل دستیابی نیستند، برسند. دولت‌ها غالباً اعمال خود را با رعایت امنیت و قابل پیش‌بینی بودن در بلندمدت انجام می‌دهند. این امر استدلال دیگری است در خصوص مسؤولیت ثانوی شهروندان به دلیل مسؤولیت بین‌المللی دولت.

استدلال دیگر در خصوص منصفانه بودن مسؤولیت شهروندان در قبال مسؤولیت دولت‌ها این است که شهروندان باید در قبال اعمال دولت‌هایشان مسؤول تلقی شوند، چراکه از تصمیمات و اعمال دولت‌هایشان بهره‌مند می‌شوند. همانطور که قبلاً استدلال کردیم، نمی‌توان سطح دولت‌ها را به مجموعه‌ای از فواید و مسؤولیت‌ها، آن چنان که در نظریه خواست عمومی مطرح است، پایین کشید، در نتیجه توجیحات در خصوص تفوق و اقتدارشان مفید و قابل استفاده نیست، به علاوه برخلاف شرکت‌ها، دولت‌ها محو نمی‌شوند. هنگامی که دولت‌ها وظایفشان را انجام می‌دهند و مسؤولیتشان را در قبال نقض تعهداتشان به جا می‌آورند، صرفاً به دولت‌هایی دیگر تبدیل شده‌اند که مردمشان را در همان سرزمین نمایندگی می‌کنند. این عدم شباهت به ویژه در زمینه مسؤولیت دولت آشکار می‌شود؛ «شخصیت حقوقی» دولت برخلاف شخصیت حقوقی شرکت‌ها از آغاز مبهم یا نیمه شفاف است (و از این رو مسؤولیت ثانویه شهروندان جامعه سیاسی به دلیل مسؤولیت دولت‌هایشان نیز واضح نیست) و نه تنها در مورد ورشکستگی، بلکه نمونه‌ای برای مسؤولیت محدود اعضای شرکت‌ها خواهد بود. البته زمانی که بی‌پایگی نظریه مسؤولیت فردی آشکار شود، تحمیل بار مسؤولیت دولت به شهروندان مورد شناسایی و تصدیق قرار خواهد گرفت. این عدالت فردی است که مسؤولیت ثانوی شهروندان جامعه سیاسی را توجیه می‌کند، اما مشروط به آن که نظریه دوم دلایل سیاسی و شرایطشان (که قبلاً توضیح داده شد) را منعکس کند. در بخش سوم مقاله به موضوع عدالت فردی در زمینه پیشنهاد ارائه شده برای تغییر نظام حقوقی سازمان‌های بین‌المللی و مسؤولیت دولت‌ها خواهیم پرداخت.

**به چالش کشیدن استدلال مبنا (نظریه مسؤولیت فردی) در برابر مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی**

برخلاف آنچه در نظریه مسؤولیت فردی گفته شد، ممکن است زمانی که سازمان‌های بین‌المللی نخواهند یا نتوانند مسؤولیت خود را بر عهده گیرند، دولت‌های عضو و به طور

که یک تعهد ضمنی از طرف دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی برای تأمین هزینه‌های سازمان، از طریق تأمین مالی سازمان به عنوان بخشی از تعهد به همکاری با سازمان بر اساس قواعد حقوق بین‌الملل، وجود دارد (۱۰). اگر چنین تعهدی، به طور کلی پذیرفته بشود، برای سازمان بین‌المللی یک قاعده داخلی محسوب شده و صرفاً در روابط داخلی بین سازمان بین‌المللی و دولت‌های عضو آن اعتبار خواهد داشت، لذا مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو توسط طرف ثالث خسارت‌دیده قابل استناد نیست.

بدین ترتیب اگر دولت‌های عضو و شهروندان بر اساس حقوق بین‌الملل یا حقوق داخلی سازمان، مسئولیت ثانوی نداشته باشند، ممکن است سازمان ذی‌ربط امکانات کافی برای جبران کامل خسارت طرف زیان‌دیده را در اختیار نداشته باشد. در نتیجه آنچه در اینجا با آن مواجهیم، عکس وضعیت مسئولیت ثانوی شهروندان در قبال مسئولیت دولت است که قبلاً مورد بحث قرار گرفت، البته اگر نظریه مسئولیت ثانوی به دولت‌های عضو سازمان بین‌المللی به عنوان استدلال مبنا (مسئولیت فردی) به نظریه مسئولیت فردی تعمیم داده می‌شد، در این صورت، حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی سازمان بین‌المللی، همسو با نظریه مسئولیت فردی بودند. مدافعان چیزی که ما استدلال مبنا (نظریه مسئولیت فردی) می‌خوانیم (۲۲)، ممکن است معتقد باشند که نظام فعلی مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی و عدم مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو، برای اعمال متخلفانه سازمان‌های بین‌المللی، نسبت به دولت‌های بی‌تقصیر و به مفهوم عام‌تر برای شهروندانشان عادلانه است، چراکه در غیر این صورت باید بار مسئولیت جبران خسارات اعمال متخلفانه‌ای را که خود در آن شرکت نداشته‌اند، متحمل شوند (۸).

به هر حال، اکنون که بی‌پایگی نظریه مسئولیت فردی آشکار شده و منصفانه‌بودن مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو به اثبات رسیده و این نظریه از منظر دلایل سیاسی و فعالیت جمعی مورد دفاع قرار گرفته است، درک این‌که چرا نظریه مسئولیت فردی باید رد شود، آسان است. نه تنها استدلال مبنا (نظریه مسئولیت فردی) نباید پذیرفته شود، بلکه در واقع انصاف

عام‌تر شهروندان این دولت‌ها نیز، از زیر بار مسئولیت جبران خسارات که آن سازمان بین‌المللی بر عهده دارد، فرار کنند. این امر موجب می‌شود که نگران اشخاص ثالث خسارت‌دیده، از جمله افراد شویم، چراکه در مقایسه با دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی به دلیل گستره حوزه صلاحیت خود، موجب وارد شدن خسارات سنگین به طرف‌های ثالث می‌شوند (برای مثال در عملیات حفظ صلح سازمان ملل)، زیرا دارای امکانات مناسب به منظور جبران این صدمات نیستند. پلت می‌گوید: «سازمان‌های بین‌المللی، هیچ اختیاری برای افزایش مالیات یا انتشار اسکناس ندارند و تنها می‌توانند مبلغ مورد نیاز برای جبران خسارت را، از طریق مبلغ حق عضویت تأمین کنند.»

مطمئناً دولت‌های عضو از طریق افزایش مالیات در داخل کشور خود، به بودجه سازمان کمک می‌کنند و بدین ترتیب مسأله مسئولیت ثانوی شهروندان که قبلاً بحث شد، مطرح می‌شود، به علاوه گاهی ممکن است مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو، به موجب قواعد داخلی سازمان‌های بین‌المللی پیش‌بینی شود (۱۹). با وجود این، در غیاب مقرره‌ای خاص در قواعد داخلی سازمان بین‌المللی که مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو را پیش‌بینی کرده باشد، هیچ قاعده یا اصل خاصی در قواعد حقوق بین‌الملل یا پیش‌نویس مواد راجع به مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی ۲۰۱۱ وجود ندارد که مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو را مقرر کرده باشد. در حقیقت، قواعد داخلی اکثر سازمان‌های بین‌المللی، مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو را حذف می‌کنند (۲۰)، اما این‌که حذف قاعده مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو در قواعد داخلی سازمان‌های بین‌المللی یا احیاناً درج چنین مسئولیتی، به چه معناست قبلاً توضیح داده شد. تنها ماده مرتبط در پیش‌نویس مواد راجع به مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی ۲۰۱۱، یعنی ماده ۴۰ آن، در بند ۱ سازمان‌های بین‌المللی و در بند ۲ دولت‌های عضو را موظف می‌کند تا به موجب قواعد داخلی سازمان‌های بین‌المللی تضمین کنند که سازمان امکانات کافی و مؤثر را برای ایفای تعهدات خود دارد، اما حیطة دقیق شمول این ماده، در زمانی که قواعد داخلی سازمان‌های بین‌المللی ساکت است، همچنان مبهم است (۲۱). به گفته آقای «بی» ممکن است تصور شود

مستلزم پذیرش مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی است، همانطور که مسؤولیت ثانوی شهروندان در نظام مسؤولیت دولت‌ها مستلزم پذیرش نظام مسؤولیت ثانوی است، چراکه در نهایت، مسؤولیت همیشه یک مسأله فردی است که دولت‌های ما و در واقع ما از طریق دولت‌هایمان باید بار مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی را که دولت‌هایمان و در واقع خودمان تأسیس کرده‌ایم، متحمل شویم تا سازمان‌های بین‌المللی بتوانند تعهداتشان را انجام دهند.

البته ویژگی‌های خاص شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی و نظام مسؤولیت آن‌ها موجب می‌شود، تعمیم استدلال‌هایی که قبلاً در موضوع مسؤولیت دولت‌ها مطرح شد، به مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی مشکل شود و ممکن است گفته شود مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی به رابطه خاص بین سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های عضو آن مربوط می‌شود.

اول از منظر سیاسی موضوع را بررسی خواهیم کرد. نظریه منصفانه بودن مسؤولیت ثانوی شهروندان که قبلاً از آن دفاع شد، به میزان عدالت سیاسی موجود در یک دولت بستگی دارد، در نتیجه تعمیم این نظریه به سازمان‌های بین‌المللی که ضرورتاً موجودیت‌هایی سیاسی و نماینده جامعه سیاسی همه افراد نیستند، قابل نقد است.

در پاسخ، گفته می‌شود حتی اگر دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی را تأسیس کنند و عضو آن شوند، باز هم جوامعی سیاسی خواهند بود (۱۶). بنابراین نظریه انصاف همچنان می‌تواند در روابط داخلی دولت‌های عضو و سازمان مربوطه نقش ایفا کند، البته این امر مستلزم آن است که دولت‌ها در سطح بین‌المللی به گونه‌ای عمل کرده باشند که مسؤولیت بین‌المللی متوجه آن‌ها شده و به همین علت شهروندانشان نیز به طور غیر مستقیم مسؤول باشند، چه این اعمال از عضویت در سازمان بین‌المللی ناشی شده باشد و چه از سایر اعمال دولت، لذا این که دولت‌های عضو در قبال مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی مسؤول باشند، مقتضای عدالت سیاسی در حقوق داخلی است نه مقتضای عدالت سیاسی در قواعد داخلی سازمان‌های بین‌المللی. به گفته برونلی، در این زمینه حقوق مسؤولیت دولت

قابل اجراست، نه حقوق سازمان‌های بین‌المللی (۱۶).

مطمئناً برخی از سازمان‌های بین‌المللی ممکن است تا آنجا توسعه پیدا کنند که به جامعه سیاسی خودشان شخصیت بدهند و این می‌تواند بر روابط داخلی آن‌ها با دولت‌ها، به عنوان موجودیت‌های سیاسی واسطه در اجتماع سیاسی بزرگ‌تر تأثیر گذارد. اگر این نظر صحیح می‌بود، استدلال سیاسی نیز می‌توانست در روابط شخصی سازمان‌های بین‌المللی به کار گرفته شود و ضرورت مسؤولیت ثانوی دولت‌ها و شهروندان بر مبنای عدالت فردی حتی می‌توانست مستقیم‌تر شود. شاید مصداق این مورد را در اتحادیه اروپا و نظام مسؤولیت بین‌المللی آن بتوان یافت (۲۳)، گرچه شخصیت حقوقی اتحادیه اروپا برجسته‌تر از سایر سازمان‌های بین‌المللی است تا آنجا که تقسیم داخلی مسؤولیت‌ها به موجب حقوق بین‌المللی به خارج و به نفع طرف ثالث خسارت‌دیده نیز سوق داده شده است، اما حقوق اتحادیه اروپا به وضوح، مکانیسم مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو نسبت به دولت‌ها یا افراد ثالث خسارت‌دیده را در نظام مسؤولیت بین‌المللی اتحادیه اروپا پیش‌بینی می‌کند. برای مثال می‌توان به اصل مسؤولیت مشترک که نسبت به طرف‌های ثالث خسارت‌دیده اعمال می‌شود، اشاره کرد، مگر این که تقسیم دقیق مسؤولیت‌ها به وسیله معاهده، بین اتحادیه اروپا و طرف‌های ثالث خسارت‌دیده، مشخص شده باشد (۲۴). تقسیم داخلی مسؤولیت، می‌تواند بین اتحادیه اروپا و کشورهای عضو آن، بر اساس تقسیم داخلی اختیارات و منابع بودجه‌ای اتحادیه اروپا صورت گیرد. این امر (تقسیم داخلی مسؤولیت بین اتحادیه اروپا و کشورهای عضو آن) ممکن است به عنوان پیامد اصلی ماهیت سیاسی و دموکراتیک اتحادیه اروپا و تجسم بخش شخصیت جامعه‌گونه اتحادیه اروپا تعبیر شود (۲۴).

جالب توجه آنکه، این استدلال انصاف‌گرایانه در مورد مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی، با مفهوم عمل‌کننده بودن سازمان‌های بین‌المللی که هماهنگ با قواعد حقوق سازمان‌های بین‌المللی است انطباق دارد و آن را توجیه می‌کند (۶). اگر شخصیت حقوقی سازمان‌های



بین‌المللی با استناد به این‌که چگونه این شخصیت حقوقی، دولت‌ها را قادر به انجام وظایف خودشان می‌کند، مورد تأیید قرار گرفته باشد، بنابراین پیوند اثبات‌کننده جوامع سیاسی دولت‌ها و شهروندان و همچنین مسئولیت دولت‌ها و شهروندان در مورد اعمال متخلفانه سازمان‌های بین‌المللی در هنگام اجرای اقدامات و اختیارات تفویض‌شده به سازمان‌های بین‌المللی بدیهی است. همان‌گونه که ویرالی مدت‌ها پیش توضیح داده است عملکردگرایی دارای معنایی هنجاری است که علاوه بر سازمان‌های بین‌المللی، برای دولت‌های عضو آن نیز، مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو یکی از معانی است؛ دوم نقد شخصیت حقوقی است. بعضی از نویسندگان تصور می‌کنند، استدلال منصفانه‌بودن مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی، شخصیت حقوقی مستقل و استقلال آن‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

به هر حال، این نقد از یکسو با استدلالی مشخص برای ارتقا یا نمایان کردن شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی و از سوی دیگر با تضمین مسئولیت مشترک دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی، استدلال مقاله حاضر در خصوص مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی را شکل می‌دهد. در واقع نظریه مسئولیت مشترک دولت‌های عضو، شخصیت حقوقی مستقل سازمان‌های بین‌المللی را تهدید می‌کند. در حقیقت، شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی به این منجر می‌شود که اهداف مشترک دولت‌ها در سطح بین‌المللی افزایش پیدا کند. بنابراین سازمان‌های بین‌المللی باید مستقلاً مسؤول اعمال متخلفانه خود باشند و این امر اثر اصلی شخصیت حقوقی آن‌هاست. عمده تلاش‌ها باید در راستای تقویت تعهدات و مسئولیت‌های مستقل سازمان‌های بین‌المللی به همراه تقویت مکانیسم‌های عملی تحمیل بار مسئولیت بر سازمان‌های بین‌المللی در نظام حقوق بین‌الملل از جمله از طریق مکانیسم رسیدگی‌های قضایی باشد. با این حال، باید گفت در صورتی که سازمان بین‌المللی مسؤول نتواند یا نخواهد جبران خسارت کند، از مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی کاسته نشده و آن‌ها همچنان مسؤول‌اند. این امر به جبران کامل خسارات

طرف ثالث زیان‌دیده منجر می‌شود، لذا این استدلال در مورد دولت‌ها نیز صادق است بدین‌نحو که شخصیت حقوقی مستقل دولت‌ها به دلیل این‌که شهروندان مسؤول ثانوی تعهدات دولت‌ها هستند، به خطر نمی‌افتد، بلکه برعکس، تقویت شده و ارتقا می‌یابد.

جالب توجه آنکه، این مغایرت بیان‌شده بین شخصیت حقوقی و مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی، یادآور یک مشکل معروف در حقوق سازمان‌های بین‌المللی است. به این معنا که بین اعطای استقلال بیشتر به سازمان‌های بین‌المللی، که موجب به وجود آمدن وظایف و مسئولیت‌های بیشتر برای آن سازمان است، با اعمال کنترل بیشتر دولت که ناشی از وجود نگاه عملکردگرایانه و اشتقاقی نسبت به شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی است، تعارض وجود دارد. این مغایرت آنقدر عمیق شده است که حقوقدانان تمایل دارند در خصوص امکان جمع این دو و رفع این تعارض بحث نکنند، همانطور که در نظام مسئولیت دولت‌ها این موضوع صادق است، اما در حقیقت سازمان بین‌المللی می‌تواند هم توسط دولت‌های عضو (و شهروندان این دولت‌ها) به عنوان جامعه سیاسی، تشکیل و کنترل شود و هم به عنوان یک شخصیت حقوقی مستقل وظایف خود را انجام داده و در قبال اعمال خود مسؤول باشد، لذا این انتقاد در مورد دولت‌ها هم وجود دارد، اما آن‌ها به طور هم‌زمان هم دارای استقلال و مسئولیت حقوقی هستند و هم از شهروندانی که (با عنوان جامعه) آن‌ها را کنترل می‌کنند، تشکیل می‌شوند. بنابراین همه ایرادات و نقدها تنها معطوف به شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی نیست، زیرا همانطور که قبلاً توضیح داده شد، شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی کاملاً با مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو سازگار است، هم‌چنانکه در نظام مسئولیت دولت‌ها خود دولت‌ها که تنها قانونگذاران بین‌المللی، تنها حاکمان و تنها مشمولان عام مسئولیت و تعهدات بین‌المللی شناخته می‌شوند، همه ایرادات و نقدها تنها معطوف به شخصیت حقوقی دولت‌ها نیست. این امر موجب شده است که دولت‌ها مفهوم فعالیت‌های سازمان‌های بین‌المللی را توسعه دهند تا از سازمان‌های بین‌المللی (اما در

حقیقت بیشتر از خودشان)، در برابر مواجه شدن با مسؤولیت خود به علت ورود خسارت به طرف‌های ثالث حفاظت کنند (۲۵). در غیر این صورت آنچه اول از همه مطرح می‌شود، این است که مشکل عملکردگرایی در حقوق سازمان‌های بین‌المللی به دولت‌ها معطوف می‌شود، نه به سازمان‌های بین‌المللی.

در حقیقت افزایش اعمال کنترل بر سازمان‌های بین‌المللی توسط دولت‌های عضو آن می‌تواند پیامد مسؤولیت ثانوی دولت‌ها به دلیل مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی باشد. بعضی از حقوقدانان نگرانند که اعمال کنترل بر سازمان‌های بین‌المللی توسط دولت‌های عضو تهدید دیگری برای شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی باشد (۸)، اما مشخص نیست این نگرانی در مورد کدام شخصیت حقوقی در جامعه سیاسی است. در حقیقت، از آنجا که شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی مظهر و نماینده دولت‌ها و شهروندان آنهاست، توسعه کنترل دولتی بیشتر بر سازمان‌های بین‌المللی نه تنها تهدیدی برای شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی نیست، بلکه لازمه شخصیت حقوقی آنهاست (۱۰)، لذا بدین طریق بر اساس حقوق داخلی و بین‌المللی دولت تجسم جامعه سیاسی است تا جایی که دولت‌ها علاوه بر حق اعمال حاکمیت، وظیفه اعمال حاکمیت را نیز دارند و به علت همین وظیفه اعمال حاکمیت ممکن است و باید توسط شهروندان کنترل شوند.

در نهایت، نقد بر اساس نظریه «نادیده‌گرفتن شخصیت حقوقی» را بررسی می‌کنیم. بر مبنای ضابطه «مسؤولیت محدود» شرکت‌ها، برخی از حقوقدانان معتقدند دولت‌های عضو فقط زمانی مسؤولیت ثانوی دارند که سازمان‌های بین‌المللی ورشکسته یا به عللی منحل شده باشند و در سایر موارد مسؤولیت ثانوی متوجه آنها نیست. در واقع بسیاری از موارد فوق در خصوص مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی که نگرانی در مورد منصفانه‌بودن مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی از آنها ناشی می‌شود به لحاظ اصولی باید رفع شده باشند، اما این‌گونه نشده است، زیرا سازمان‌های بین‌المللی به ساختارهایی مستحکم و بنیادین تبدیل شده‌اند که دولت‌ها و به طور غیر مستقیم افراد از طریق آنها، اقدامات

جمعی انجام می‌دهند و از حقوق خود به عنوان جامعه سیاسی در سطح بین‌المللی دفاع می‌کنند. بنابراین از لحاظ حقوقی ممکن است سازمان ملل یا اتحادیه اروپا منحل شوند و یک سازمان جانشین آنها بشود که از همان دولت‌ها با افراد یا سرزمین‌هایی کم و بیش مشابه تشکیل شده است، مثل جامعه ملل که منحل و سازمان ملل با اعضای کم و بیش مشابه جانشین آن شد، لذا اکثر سازمان‌های بین‌المللی تا حدودی مانند دولت‌ها هستند و از لحاظ جمعیت و قلمرو کاملاً از بین نمی‌روند.

این نقد، از سه جهت دارای اشکال است: اولاً همانطور که پیش از این تصریح شد، استفاده از قواعد شرکت‌ها برای توجیه منصفانه‌بودن مسؤولیت ثانوی دولت‌ها که در این مقاله از آن دفاع شد، مناسب نیست، مسؤولیت مورد بحث ما، زمانی که شخص مسؤول یک نهاد مانند دولت یا سازمان بین‌المللی است که برای شخصیت‌دادن به یک جامعه سیاسی و انجام وظایف عمومی تشکیل شده است، ما را نیازمند بازبینی الگوهای حقوق خصوصی در حقوق مسؤولیت بین‌المللی می‌کند (۶)؛ ثانیاً، حتی این نقد در مورد نمونه‌هایی از مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی، که به نظر می‌رسد با قواعد شرکت‌ها مطابقت دارد، مناسب نیست. پرونده شورای قلع و شرکت هلیکوپترسازی وستلند مثال‌های قابل ذکر در این رابطه‌اند که موضع کمیسیون حقوق بین‌الملل را در این زمینه تحت تأثیر قرار داده است (۲۶). برخلاف اصول شرکت‌ها، نتیجه‌ای که اکثریت قضات در این دو پرونده به آن رسیدند، این بود که اگر سازمان‌های بین‌المللی مسؤول نتوانند ایفای مسؤولیت کنند، هیچ‌گونه مسؤولیت ثانویه‌ای متوجه دولت‌های عضو نخواهد بود. آخرین مشکل در مقایسه با حقوق ورشکستگی در قوانین داخلی و مسؤولیت محدود اعضای شرکت‌های با مسؤولیت محدود به خود سازمان‌های بین‌المللی مربوط می‌شود. این امر دقیقاً به علت آن است که برخلاف شرکت‌ها، بر اساس حقوق بین‌الملل در دولت‌ها و در گستره وسیع‌تر در سازمان‌های بین‌المللی هیچ مکانیسم قانونی برای پرداخت بدهی در زمان ورشکستگی وجود ندارد، لذا زمانی که سازمان‌های بین‌المللی قادر به جبران خسارت در برابر

اخلاقی پیشنهاد شده این قدر می‌ارزد که ما و دولت‌های ما برای پذیرش این نوع مسئولیت آماده‌باشیم.

### اصلاح حقوق مسئولیت بین‌المللی برای به رسمیت شناختن مسئولیت ثانوی دولت‌ها و شهروندان به دلیل مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی

این بخش به یک استدلال منصفانه در مورد اصلاح حقوق مسئولیت بین‌المللی که در بخش قبلی پیشنهاد شده است، می‌پردازد. در واقع آنچه نظریه مسئولیت فردی و استدلال مبنا (مسئولیت فردی) نشان داده‌اند، این است که موضوع انصاف فردی باید در حقوق مسئولیت بین‌المللی جدی گرفته شود، لذا این اصل (مسئولیت فردی)، مخالف با مسئولیت ثانوی افراد به جهت مسئولیت دولت و مسئولیت دولت به جهت مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی نیست و در بخش ۱ مسئولیت ثانوی دولت‌ها و افراد بر مبنای اصل انصاف و در بخش ۲ محدود کردن (ضرورت) مسئولیت ثانوی دولت‌ها و افراد بر مبنای اصل انصاف توضیح داده خواهد شد.

#### ۱- معرفی مسئولیت ثانوی دولت‌ها و شهروندان بر مبنای اصل انصاف

توصیف مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی مبتنی بر انصاف سه مأموریت دارد: شناسایی منابع این نوع مسئولیت‌ها؛ تنظیم محدوده شخصی آن‌ها؛ سازمان‌دهی ارتباط دولت‌ها با مسئولیت مستقل سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌دهی ارتباط بین خود دولت‌ها.

نخست، منابع مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی. همانطور که قبلاً توضیح داده شد، دولت‌هایی که در بند ۲ ماده ۴۰ پیش‌نویس مواد ۲۰۱۱ از آن‌ها صحبت شده، دولت‌هایی هستند که بر اساس حقوق بین‌الملل متعهدند قواعد داخلی سازمان بین‌المللی را که عضو آن هستند، به گونه‌ای تنظیم کنند که خودشان (خود دولت‌های عضو) را متعهد کنند تا به گونه‌ای سازمان را توانمند سازند که سازمان بتواند تعهدات بین‌المللی خود را انجام دهد. ابهام اینجاست که در صورت عدم درج چنین مقرره‌ای در مقررات داخلی سازمان آیا بر اساس تعهدات عام همه دولت‌های عضو

طرف‌های ثالث خسارت‌دیده نیستند، دولت‌های عضو باید مسؤول باشند (۲۷). در واقع این پاسخ که خلأ قانونی در حقوق بین‌الملل وجود دارد، نمی‌تواند حاکی از عدم مسئولیت آن دولت‌ها باشد.

در آخر و مهم‌تر از همه، لازم است توضیح داده شود که چرا نظام‌های حقوقی به این جدیت بین مسئولیت ثانوی دولت‌ها و مسئولیت ثانوی سازمان‌های بین‌المللی تفاوت قائل‌اند و بعد توضیح داده شود که چرا اصول اخلاقی ما کاملاً در مسیر مخالف هر دو نظام حقوقی مسئولیت ثانوی دولت‌ها و مسئولیت ثانوی سازمان‌های بین‌المللی قرار دارد که به وسیله نظریه مسئولیت فردی که صراحتاً در برابر استدلال مبنا (نظریه مسئولیت فردی) سابق قرار گرفته، از مسئولیت ثانوی سازمان‌های بین‌المللی انتقاد می‌کند.

توضیح‌دادن این اختلاف دشوار نیست. به نقل از برونلی، نزدیک است وضعیت حقوقی فعلی به دولت‌ها مجوز وارد کردن خسارت بدهد (۲۷). بر این اساس، دولت‌ها سازمان‌های بین‌المللی را برای ایفای برخی از وظایف خود تأسیس کرده‌اند، بدون آنکه تمام وظایف و مسئولیت‌های خود را تفویض کنند. همان‌گونه که در جای دیگر بحث کرده‌ام، شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی مانع مسئولیت دولت‌های عضو آن‌ها شده است. بنابراین آن‌ها هیچ انگیزه‌ای برای اصلاح این وضعیت حقوقی ندارند تا در آن موارد محدودی که سازمان‌های بین‌المللی با مسئولیت مواجه می‌شوند، دولت‌های عضو مسئولیت ثانوی داشته باشند.

به بیان دیگر، دولت‌ها از وضعیت انحصاری خود به عنوان تنها قانونگذاران بین‌المللی و به عنوان حاکمان حقوق بین‌الملل استفاده می‌کنند تا هیچ تغییری در وضعیت موجود ایجاد نشود و مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان‌های بین‌المللی به رسمیت شناخته نشود. علاوه بر این، ما نیز به عنوان شهروندان این دولت‌ها، از این خلأ مسئولیتی به طور ناروا سود می‌بریم و این امر موجب می‌شود فشار احتمالی جامعه مدنی بر آن دولت‌های قانونگذار کاهش یابد. با وجود این، اصلاح حقوق بین‌الملل در مورد مسئولیت دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی به منظور همسو کردن آن با الزامات

سازمان بین‌المللی مبنی بر تأمین مالی آن سازمان، تعهدی ضمنی بر این امر وجود دارد (۱۰). در عوض، ممکن است تصور شود که قاعده «تان لیکوات (Non Lique)» در این مورد اعمال می‌شود. به هر حال باید منتظر رویه قضایی در این زمینه بود تا ببینیم چه رویه‌ای اتخاذ می‌شود.

این موضوع تمایز بین مسؤولیت ثانوی افراد در قبال مسؤولیت دولت‌ها را که از حقوق داخلی و به طور مستقیم از حقوق بین‌المللی ناشی می‌شود، منعکس می‌کند (۱۳). با این حال، این تمایز نباید ناچیز شمرده شود تا حدی که حقوق داخلی سازمان‌های بین‌المللی، در حد قانونگذاری بین دولتی باقی بماند و به اندازه حقوق داخلی با حقوق بین‌الملل متفاوت نباشد. راه حمایت از نظام مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو در حقوق بین‌الملل، این است که آن را یکی از اصول کلی حقوق بین‌الملل بدانیم. این حمایت می‌تواند با تطبیق اصول حقوق داخلی راجع به مسؤولیت ثانوی شهروندان یا با استناد به دلایل اخلاقی این اصل یا با نشأت‌گرفتن از قاعده انصاف و با توجه به شرایط دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی در نظام حقوق بین‌الملل شکل گیرد؛ دوم، قلمرو مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو است. اگر اعتبار حقوقی مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو با استدلال‌های مطرح‌شده تأیید شود، سؤال بعدی این است که آیا قلمرو آن‌ها از روابط داخلی بین سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های عضو آن فراتر می‌رود تا دولت‌های عضو مستقیماً نسبت به طرف‌های ثالث خسارت‌دیده مسؤول باشند؟

همانطور که قبلاً توضیح دادیم، اگر وجود مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو به یکی از اصول کلی در حقوق بین‌الملل تبدیل شود، می‌توان ادعا کرد که برخلاف آنچه در قواعد داخلی سازمان‌های بین‌المللی مقرر شده که برای طرف‌های ثالث، خارج از سازمان بین‌المللی حقی وجود ندارد، مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو ممکن است توسط طرف‌های ثالث خسارت‌دیده مورد استناد قرار گیرد (۱۰). این وظیفه حقوق مسؤولیت بین‌المللی است که چنین کند و قاعده آمره ایجاد کند. با این حال، همانطور که قبلاً توضیح دادیم، حقوق بین‌الملل در مورد مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی باید از زیر

سلطه الگوی حقوق مسؤولیت مدنی خارج شود و به سمت مدل حقوق عمومی‌ای حرکت کند که فراتر از مرزهای سازمان بین‌المللی و دولت‌های عضو آن باشد.

سرانجام، در مورد مسؤولیت ثانوی مستقل سازمان‌های بین‌المللی بحث خواهیم کرد. همانطور که پیش از این بحث شد، مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو نباید با مسؤولیت جمعی (تضامنی) شهروندان دولت‌های عضو مخلوط (اشتباه) شود. مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو برای تکمیل مسؤولیت مستقل سازمان‌های بین‌المللی و در زمانی که سازمان نخواهد یا نتواند به تعهدات خود عمل کند (برای مثال، زمانی که منابع مالی آن‌ها تمام شده است) مطرح می‌شود. به عبارت دیگر چیزی که موجب اعمال مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو می‌شود، عدم ایفای مسؤولیت مستقل بین‌المللی توسط خود سازمان‌های بین‌المللی است.

سؤالی که در این زمینه مطرح می‌شود، این است که آیا به موازات آنچه در مورد چندگانگی مسؤولیت دولت‌ها (ماده ۴۷ کنوانسیون مسؤولیت دولت‌ها) و سازمان‌های بین‌المللی (ماده ۴۸ پیش‌نویس مواد راجع به مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی) پیش‌بینی شده است، دولت‌های عضو نیز باید مسؤولیت مشترک و چندگانه با سازمان‌های بین‌المللی داشته باشند؟ همانطور که قبلاً بحث کردیم (۲۷)، این نوع مسؤولیت در سازمان‌های بین‌المللی تضامنی است. در حقیقت، از یک طرف مسؤولیت معمولاً به علت عمل متخلفانه سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های عضو آن به وجود می‌آید و از سوی دیگر دولت‌های عضو و سازمان‌های بین‌المللی وظایف سازمانی و صلاحیت‌ها را بین خود تقسیم می‌کنند تا قبل و بعد از عمل متخلفانه برای تقسیم داخلی مسؤولیت‌ها هماهنگ باشند. با این حال، به منظور اعمال مسؤولیت مشترک و چندگانه، در مرحله اول لازم است خود دولت‌های عضو، چه به سبب عمل متخلفانه سازمان‌های بین‌المللی (به واسطه انتساب مشترک عمل و یا مسؤولیت) و چه به دلیل اقدامات خودشان (که در این مقاله مورد بحث ما نیست) مسؤول باشند (۲۷).

البته همانطور که قبلاً توضیح دادیم، ایجاد نظام مسؤولیت مشترک و چندگانه، به موجب قواعد داخلی سازمان‌های

محدودیت‌ها نشان‌دهنده ویژگی‌های ساختاری خاص سازمان‌های بین‌المللی و ارتباط آن‌ها با کشورهای عضو است.

نخستین راه برای کم‌کردن بار ناعادلانه مسئولیت از دوش شهروندان بی‌تقصیر سوق دادن بار مسئولیت بر دوش دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی مسئول است، مشروط بر این‌که این نهاد سیاستگذاری شده باشد.

در واقع آنچه در خصوص دلایل مسئولیت ثانوی شهروندان که در بخش اول از آن دفاع شده و باید روشن شود، ارتباط بین برابری سیاسی و تصدیق شخصیت جامعه سیاسی توسط دولت است. توضیح دادیم که این امر تلویحاً به این معناست که در رژیم‌های دموکراتیک پذیرش مسئولیت ثانوی شهروندان آسان‌تر است. بنابراین آنچه ممکن است غیر منصفانه به نظر برسد مسئولیت ثانوی شهروندان در دولت‌های غیر دموکراتیک است. برای نمونه بدهی‌های عجیب و غریبی که توسط یک حکومت دیکتاتوری به وجود آمده و بر مردم آن تحمیل می‌شود (۲۹). راه بهتر محدود کردن مسئولیت ثانوی در صورت تغییر رژیم به دموکراسی است. بنابراین پیشنهاد می‌شود مسئولیت ثانوی محدود شود، به زمانی که خود مردم مسئولیت دولت را می‌پذیرند (برای مثال، پس از جنگ‌های آزادی‌بخش)، لذا این موضوعی است که حقوق بین‌الملل از حقوق جانشینی دولت‌ها آموخته است و در آن یک دولت مستقل جدید (با عنوان اصطلاحی دولت مطهر یا لوح مطهر) سرنوشت خود را به اراده خود تعیین کرده است.

دومین نکته در خصوص اصل انصاف در هنگام بررسی مسئولیت ثانوی شهروندان و دولت در قبال سازمان بین‌المللی مسؤول، توان پرداخت است. این نکته‌ای است که در خصوص مسئولیت ثانوی شهروندان در قبال مسئولیت دولت بدان پرداخته شده است (۱۰) و به راحتی می‌توان به مسئولیت دولت‌های عضو در قبال مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی تعمیم داد و حتی مسئولیت بیشتری بر دوش دولت‌های عضو گذاشت، زیرا توان پرداخت سازمان‌های بین‌المللی حتی از دولت محدودتر است، لذا شهروندان کشورها و نیز همه دولت‌ها توان پرداخت یکسان ندارند. بار مسئولیت جبران خسارت بر یک کشور و جمعیت فقیر ممکن است عواقب

بین‌المللی یا به موجب یک معاهده بین‌المللی (۲۸)، راهی است برای حمایت از طرف ثالث خسارت‌دیده در برابر ناتوانی سازمان‌های بین‌المللی تا بتوانند به طور مؤثر جبران خسارت کنند و یا حمایتی است در برابر عدم تمایل سازمان بین‌المللی نسبت به بر عهده‌گرفتن بار مسئولیت خود. در عین حال، این امر موجب سردرگمی بین مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو و مسئولیت تضامنی آن‌ها می‌شود، به علاوه در شرایطی که در حقوقی بین‌المللی وظایف سازمان‌های بین‌المللی و طرق طرح دعوی حقوقی جبران خسارت علیه سازمان‌های بین‌المللی در مقایسه با دولت‌ها محدودتر است؛ مسئولیت مشترک و چندگانه دولت‌های عضو و سازمان‌های بین‌المللی ممکن است طرف ثالث خسارت‌دیده و مکانسیم‌های حل و فصل اختلافات بین‌المللی را بر آن دارد که دولت‌ها را در قبال اعمال متخلفانه‌ای که خودشان تنها مقصرانش نیستند، مسؤول بدانند (۲۷).

البته و درست برعکس، مسئولیت ثانوی خود دولت‌های عضو (مستقل از مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی) باید به طور مشترک و چندگانه باشد. ممکن است این امر با ارجاع به بسیاری از زمینه‌های مسئولیت تضامنی که قبلاً مشخص کردیم و اقدامات مشترک و تعاملات درون‌سازمانی تصدیق شود (۲۷)، حتی بدون این‌که نسبت به طرف ثالث خسارت‌دیده منصفانه باشد (۲۱). تقسیم واقعی هزینه‌ها بین سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های عضو آن می‌تواند بر اساس قوانین داخلی سازمان‌های بین‌المللی (برای مثال، از طریق تعیین سهم داخلی بودجه) باشد.

## ۲- محدودیت مسئولیت ثانوی دولت‌ها و شهروندان دولت‌ها بر مبنای اصل انصاف

با این‌که اصل انصاف فردی مسئولیت ثانوی دولت‌های عضو را در قبال مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی تصدیق می‌کند و حتی مقتضی آن است، بر اساس نظام مسئولیت ثانوی محدودیت‌هایی را نیز بر آن‌ها و شهروندانشان ایجاد می‌کند. برخی از این محدودیت‌ها شبیه به مواردی است که در مورد مسئولیت ثانوی شهروندان در قبال مسئولیت دولت متبوعشان اعمال می‌شود، در حالی که برخی دیگر از این

فاجعه‌باری در بازسازی و آینده اقتصادی و سیاسی‌شان داشته باشد و در نتیجه بر روی چشم‌انداز صلح و امنیت بین‌المللی تأثیر بگذارد. عراق نمونه جدید این موضوع است.

جالب این‌که ماده ۳۱ پیش‌نویس مواد ۲۰۱۱ در خصوص تعهد به جبران کامل خسارت، توان مالی سازمان بین‌المللی مسؤول و دولت‌های عضو را در نظر نگرفته و تنها حقوق طرف خسارت‌دیده را لحاظ کرده است که این یک محدودیت است. این محدودیت در طول کار کمیسیون حقوق بین‌المللی در تدوین کنوانسیون مسؤولیت دولت‌ها مورد توجه قرار گرفت، اما در نسخه نهایی آن گنجانده نشد. با وجود این ممکن است این محدودیت را در حقوق بین‌المللی عمومی بتوان یافت (۳۰). موضوع دیگر در زمینه ایفای مسؤولیت محدودیت زمانی است، مثلاً فقط همان نسل به جبران خسارت متعهد باشند نه همه نسل‌های بعد (۱۰).

با این حال محدودیت دیگری که ممکن است در نظر گرفته شود، محدودیت در مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو، با در نظر گرفتن دیگر تعهدات تضامنی دولت و به ویژه در تعارض با تعهدات حقوق بشری است (۱۰). یک مثال روشن در این زمینه تعهد دولت نسبت به مالکیت خصوصی و به طور کلی نسبت به صاحبان حقوق انسانی اجتماعی و اقتصادی است.

### نتیجه‌گیری

قاعده انصاف باید هسته اصلی همه نظام‌های مسؤولیت، از جمله حقوق مسؤولیت بین‌المللی دولت‌ها و مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی باشد.

با این‌که مفهوم انصاف در چارچوب نظریه فردی بودن مسؤولیت در نظام مسؤولیت دولت‌ها مورد بحث قرار گرفته، اما در این مقاله قاعده انصاف در حوزه‌های دیگر از فلسفه حقوق بین‌الملل که تا به حال مطرح نشده، یعنی در حوزه مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی، بررسی شده است. نگارنده این مقاله با تشریح نظریه فردی بودن مسؤولیت، استدلال خود را در مورد عادلانه‌نبودن تحمیل بار مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی بر دولت‌های عضو، استدلال مبنا (مسؤولیت فردی) نامیده و در مبحث دوم با رد نظریه اول (یعنی فردی بودن مسؤولیت)،

تغییر نظام موجود را در خصوص مسؤولیت سازمان‌های بین‌المللی و مسؤولیت دولت با تکیه بر اصل انصاف مورد بحث قرار داده است. نتیجه حاصل از استدلال پیشنهادی، عکس استدلال مبنا (مسؤولیت فردی) است.

به طور خلاصه، استدلال نگارنده این است که مسؤولیت ثانوی که از حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی برای مسؤولیت دولت ایجاد شده است، منصفانه به نظر می‌رسد (استدلالی که در بخش اول مورد بحث قرار گرفته است). به موازات طرح این استدلال، ممکن است استدلال مشابه دیگری در مورد مسؤولیت ثانوی دولت مطرح شود که از حقوق داخلی سازمان‌های بین‌الملل و حقوق بین‌الملل در زمینه مسؤولیت سازمان‌های بین‌الملل ناشی می‌شود و این امر از اقتدار دولت بر شهروندانش و رابطه عملی بین دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی که خود دولت‌ها تأسیس کرده‌اند، ناشی می‌شود. از آنجا که مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو سازمان بین‌المللی منوط به مسؤول بودن آن سازمان است و مسؤولیتی بیشتر از آنچه در مسؤولیت تضامنی سازمان بین‌المللی با اعضایش وجود دارد، بر دولت‌های عضو تحمیل نمی‌شود، لذا نظریه مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو به شخصیت حقوقی مستقل سازمان‌های بین‌المللی خدشه‌ای وارد نمی‌کند، اما آن‌ها را مقید و محدود می‌سازد (استدلالی که در بخش دوم مطرح شده است)، سپس نویسنده بر اساس نظریه انصاف برای اصلاح نظام کنونی مسؤولیت بین‌المللی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی پیشنهادی ارائه می‌دهد تا مبنا و قلمرو و حدود مسؤولیت ثانوی دولت‌های عضو در صورت بروز مسؤولیت برای سازمان‌های بین‌المللی مشخص و معین شود و نیز نظام مسؤولیت بین‌المللی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را به مقوله انصاف و به ویژه نظام سیاسی دولت‌ها و توانایی پرداخت آن‌ها توجه می‌دهد (استدلالی که در سومین و آخرین بخش مطرح شده است).

با مد نظر قراردادن تئوری‌های فلسفه حقوق بین‌الملل، نگارنده مقاله ابتدا با تشریح قواعد و اصول حقوق بین‌الملل پیشنهاداتی را برای اصلاح ارائه می‌دهد. این استدلال با رعایت اصول و قواعد حقوقی از قواعد حقوق مسؤولیت داخلی برای

ایجاد قواعد حقوق مسئولیت بین‌الملل بهره جسته است و یکی از افتخارات فلاسفه حقوق توانایی ارائه چنین استدلال‌هایی است. در واقع استدلال مطرح‌شده به خوبی به نقدهای موجود در خصوص مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی، که بدون توجه به منافع طرف‌های ثالث خسارت‌دیده تنها جانب سازمان‌های بین‌المللی را در نظر گرفته، پاسخ می‌دهد. این کار به دو روش صورت گرفته است: اول، با ارائه دلایل اخلاقی و فلسفی - حقوقی، اخلاقی نبودن نظام مسئولیت مقرر در پیش‌نویس مواد راجع به مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی آشکار می‌شود؛ دوم، با ادغام دو نظام مسئولیت دولت‌ها و مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی از طریق تأکید بر موضوع اخلاق در نظام مسئولیت، به این معنا که شهروندان بار مسئولیت‌های دولت و سازمان‌های بین‌المللی را بر عهده گیرند، این استدلال تبیین می‌شود. در حقیقت این تئوری اولین ورود به حوزه تقریباً بکر و کار نشده به نام «فلسفه حقوق مسئولیت بین‌المللی» است.

سخن مهم این است که خود دولت‌ها در هسته مرکزی انتقاد منصفانه نبودن نظام کنونی مسئولیت مقرر در پیش‌نویس مواد راجع به مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی قرار دارند. اولین نکته ضرورت گذاشتن قواعد حقوق خصوصی و حقوق شرکت‌هاست که در جریان گفتگوهای حقوقدانان بین‌المللی مورد استفاده قرار گرفته است. این نظام مسئولیت به عنوان یک نظام مسئولیت عام که به لحاظ استدلالی با شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی مطابقت دارد، باید مجدداً بازبینی شود و شهروندان این دولت‌ها نیز باید نظام حقوقی مسئولیت دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را تغییر دهند، به طوری که دیگر از مسؤول بودن خود اجتناب نکنند.

## References

1. Larry M. Collective Responsibility. Five Decades of Debate in Theoretical and Applied Ethics. 4th ed. Lanham: Rowman and Littlefield; 1991. p.45.
2. Alain P. International Organizations Are Definitely Not States: Cursory Remarks on the ILC Articles on the Responsibility of International Organizations. 7th ed. Leiden: Martinus Nijhoff; 2013. p.50.
3. Supreme Court (NL), Greenpeace Nederland and Procurator General at the Supreme Court of the Netherlands (intervening) v. EURATOM, Judgment on Appeal in Cassation, Decision; 2007. No.LJN: BA9173.
4. Supreme Court (NL), Mothers of Srebrenica et al. v. The Netherlands and the United Nations; 2012. Case No.10/04437.
5. Salomon EM. Of Austerity, Human Rights and International Institutions. *European Law Journal* 2015; 4.
6. Klabbers J. The Transformation of International Organizations Law European. *Journal of International Law* 2015; 12(3): 65-74.
7. District Court the Hague (NL), Staff Union of the European Patent Office v. The European Patent Office, pending appeal; 2015.
8. Ryngaert C. The Responsibility of Member States of International Organizations: Concluding Observations. *International Organizations Law Review* 2015; 12(2): 501-521.
9. Blokker N. Member State Responsibility for Wrongdoings of International Organizations: Beacon of Hope or Delusion?. *International Organizations Law Review* 2015; 12(2): 41-64.
10. Sienho Y. Member Responsibility' and the ILC Articles on the Responsibility of International Organizations: Some Observations. 4th ed. Leiden: Martinus Nijhoff; 2013. p.8.
11. The 1972 Convention on International Liability for Damage Caused by Space Objects (UN Treaty Series, vol. 961, I-13810), 1972. Article.XXII p.3.
12. Amerasinghe F. Liability to Third Parties of Member States of International Organizations: Practice, Principle and Judicial Precedent. *American Journal of International Law* 1991; 85(2): 270-272.
13. D'Argent P. Les réparations de guerre en droit international public: La responsabilité internationale des États à l'épreuve de la guerre. 6th ed. Brussels: Bruylant; 2002. p.535.
14. Cassese A. International Law. 2nd ed. Oxford: Oxford University Press; 2005. p.241.
15. Crawford J. International Responsibility. 8th ed. Oxford: Oxford University Press; 2010. p.23.
16. Ian B. The Responsibility of States for the Acts of International Organizations. 4th ed. Leiden: Martinus Nijhoff; 2005. p.51.
17. Falk F. Reparations, International Law and Global Justice: A New Frontier. 12th ed. Oxford: Oxford University Press; 2006. p.486.
18. Kelsen H. Principles of International Law. 4th ed. New York: Rinehart and Co; 1952. p.114, 116.
19. The 1972 Convention on International Liability for Damage Caused by Space Objects, 1972. Article.XXII p.3.
20. The 1986 International Cocoa Agreement.
21. Palchetti P. Exploring Alternative Routes: The Obligation of Members to Enable the Organization to Make Reparation. 5th ed. Leiden: Martinus Nijhoff; 2013. p.309-311.
22. Nagel T. The Problem of Global Justice. *Philosophy and Public Affairs* 2005; 33(2): 34-38.
23. Kuijper P. Attribution - Responsibility - Remedy: Some Comments on the EU in Different International Regimes. *Revue Belge de Droit International* 2013; 46(1): 24-38.
24. Article 3 of EU Regulation 912/2014 of the European Parliament and of the Council of 23 July 2014 establishing a framework for managing financial responsibility to investor-to-state dispute settlement tribunals established by international agreements to which the European Union is party, 2014. p.121-134.
25. Schermers G. International Institutional Law. 2nd ed. Leiden: Martinus Nijhoff; 1980. p.780.
26. the two (contradictory) judicial decisions on the subject: UK House of Lords, *Maclaine Watson & Co Ltd v. International Tin Council*, 26 October 1989 (81 International Law Report 670) and *International Chamber of Commerce, Westland Helicopters v. Arab Organization for Industrialization and others*, Interim Award No.3879/AS of 5 March 1984 (International Law Materials 23, 1071), 2014.
27. Third Report on State Responsibility by Mr.James Crawford, Special Rapporteur, Documents of the fifty-second session of the International Law Commission, A/CN.4/507/Add.1. 2000. par.161.



28. Besson S. La responsabilité solidaire des organisations Internationales et des Etats - une institution négligée. Paris: Publications du Collège de France, Forthcoming; 2017. p.36.

29. The 1972 Convention on International Liability for Damage Caused by Space Objects. Article XXII.3; or Article 3 EU of Regulation 912. 2014.

30. Howse R. The Concept of Odious Debt in Public International Law. United Nations Conference on Trade and Development Discussion Paper 185, 2007. p.64.

31. Permanent Court of Arbitration, Russian Claim for Indemnities (Turkey v. Russia). 1912. Vol.6 p.443.